
از هرمنوتیک به سیاست رهایی بخش (گفت‌وگو با دیتر میسگلد)

حسین مصباحیان

(عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

ترور نوریس

(عضو هیئت علمی دانشگاه پراگ کانادا)

ترجمه

علی خالندی



This book is a Persian translation of
*Dieter Misgeld: a philosopher's journey
 from hermeneutics to emancipatory politics*
 by Hossein Mesbahian & Trevor Norris
 Sense Publishers, Rotterdam, 2017
 translated by Ali Khalandi
 Āgah Publishing House, Tehran, 2020

رشته فلسفه، مصباحیان، حسین، ۱۳۴۰ - Mesbahian, Hossein
 عنوان: سفر پدیدآور: از هرمنوتیک به سیاست رهایی بخش (گفتگو با دیتر میسگلد) / حسین مصباحیان، ترور نورس؛ ترجمه‌ی علی خالندی؛
 ویراستار: کاوه اکبری
 مشخصات نشر: تهران: آگاه، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۳۰۰ س.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س. م.
 شابک: 978-602-329-44-0
 وضعیت فهرست نویسی: فهرست شده
 یادداشت: عنوان: 2017
 یادداشت: کتابنامه
 موضوع: میسگلد، دیتر. -- م. -- دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی
 Misgeld, Dieter -- Political and social views
 موضوع: فیلسوفان کانادایی -- سرچشمه
 موضوع: Biography -- Philosophers -- Canada
 شناسه افزوده: نورس، ترور، ۱۹۴۹- م.
 شناسه افزوده: Norris, Trevor, 1949-
 شناسه افزوده: خالندی، علی، ۱۳۶۸-، مترجم
 رده بندی کنگره: B۹۹۵
 رده بندی دیویی: ۱۹۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۸۶۰۹۸



حسین مصباحیان و ترور نورس
 از هرمنوتیک به سیاست رهایی بخش (گفتگو با دیتر میسگلد)
 چاپ یکم: ۱۳۹۸؛ آماده‌سازی در دفتر نشر آگاه
 (ویراستار: کاوه اکبری)
 شمارگان: ۵۵۰ نسخه
 چاپ و صحافی: فرهنگ‌بان
 همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

نشر آگاه

تهران، خیابان بزرگمهر، تقاطع فلسطین، شماره‌ی ۲۲
 تلفن دفتر نشر: ۶۶۹۷۴۸۸۴ و ۶۶۴۶۳۱۵۵
 ایمیل: info@agahpub.com
 اینستاگرام: @agahpub
 فروش اینترنتی: agahpub.com

قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان

فهرست

۹	قدانی
۱۱	ملاحظات و چاپ فایسی کتاب
۱۷	پیش درآمد
۳۵	فصل یکم: زندگی را از
۱۳۷	فصل دوم: گادامر و موتیک
۱۸۱	فصل سوم: هابرماس و مدرنیته
۲۳۱	فصل چهارم: پسامدرنیته
۲۴۳	فصل پنجم: رورتی و نوع عمل گرایی
۲۵۱	فصل ششم: آموزش
۲۸۱	فصل هفتم: غرب/شرق؛ برخورد یا گفت و گو؟
۲۹۷	فصل هشتم: کانادا و جهان
۳۲۹	فصل نهم: جهان سوم گرایی
۳۵۵	فصل دهم: حقوق بشر
۳۶۹	فصل یازدهم: تکمله ای بر فلسفه

پیوست ها

۳۷۷	پیوست ۱: غیریت اروپا، علوم انسانی و جامعه ی جهانی:
	تأملاتی در باب آثار اخیر هانس گئورگ گادامر
۳۹۹	پیوست ۲: نطق دیتر میسگلد به هنگام بازنشستگی

۸ از هرمنوتیک به سیاست رهایی بخش

- پیوست ۳: در باب فلسفه به مثابه واژگون سازی: پاسخ به دیتر میسگلد ۴۱۷
- پیوست ۴: جوابیه‌ی میسگلد به نقد استلا کانون ۴۳۱
- پیوست ۵: فهرست گزیده‌ی آثار دیتر میسگلد ۴۳۵

پیش درآمد

دیتر میسگلد به مدت بیست و یک سال در دپارتمان‌های مختلف دانشگاه تورنتو، به تدریس فلسفه، نظریه‌های سیاسی و فلسفه‌ی آموزش اشتغال داشته است. از همان زمان نیز که ما به عنوان دانش‌جویان تمصیلات تکمیلی وارد آن دانشگاه شدیم، هاله‌ای اسرارآمیز حول شخصیت میسگلد وجود داشت. به گواه بسیاری از او انسانی وارسته و دارای دانشی عمیق بود و ضمناً شخصیت رهبریتی داشت. نکته‌ی دیگری که درباره‌ی میسگلد جلب توجه می‌کرد چهره‌ی فکری او و روی گردانی‌اش از فلسفه بود. مدیر گروه فلسفه‌ی آموزش مؤسسه‌ی مطالعات ارزشی اونتاریو در باب میسگلد چنین گفته است: «... دیتر در پانزده سال اولی که به گروه ما ملحق شده بود بابت این که آن چنان که باید فلسفی نیستیم ما را شماتت می‌کرد، اما در پانزده سال بعدی همکاری‌اش ما را به بیش از اندازه فلسفی شدن متهم می‌کرد!»^۱. آن چه نزد میسگلد می‌نمود این بود که چگونه می‌شود فردی که از محضر درس اساتیدی بهره برده و بحال قابل توجهی از جریان اندیشه در قرن بیستم را شکل داده‌اند اینک از فلسفه روی گردانند و بدین باور رسیده است که از این پس فلسفه نمی‌تواند کارایی داشته باشد. ما در این کتاب برآمده بودیم تا این گذار و تغییر رویکرد میسگلد را دریابیم.

۱. سخن‌رانی دوايت بويد در مراسم بازنشستگی میسگلد. نک.

Boyd, Dwight (2006). personal correspondence.

نگاشتن زندگی‌نامه‌های فلسفی چیز جدیدی نیست و در طول تاریخ بی‌شمار زندگی‌نامه در باب حیات فیلسوفان نامی نوشته‌اند. نگارندگان چنین زندگی‌نامه‌هایی در پی این بوده‌اند تا از پس آرا، گذارهای فکری و تجربیات زیسته‌ای که جریان اندیشگانی فیلسوف را صورت داده‌اند، به کنه شخصیت او ره زنند. اینان در نوشته‌هایشان اندیشه‌های فیلسوف را در تأملات شخصی او و سیر ایده‌هایی که در طول زندگی‌اش بدان دست‌یازیده سراغ گرفته‌اند.

پیر واضح است که زندگی‌نامه‌های فیلسوفان به‌اندازه‌ی شرح زندگانی جنگاواران و شخصیت‌های سیاسی، یا ماجراجویان و کاشفان، نفس‌گیر و نمایش‌گون نیست. معروف است به‌حالی که در این مورد می‌توان از آن یاد کرد زندگانی امانوئل کانت است؛ همو که در طول حیاتش هیچ‌گاه پایش را از شهرستانی که در آن می‌زیست فراتر نهد. معروف است که هر سهری‌های کانت ساعت‌هایشان را مطابق با کارهای روزانه‌ی او — که رأس زمان معینی صورت می‌پذیرفتند — تنظیم می‌کرده‌اند.

به‌زعم آنانی که می‌پندارند فلسفه و علم بشری را باید جدا از مؤلفه‌های شخصیتی مورد خوانش قرار داد و اندیشه‌ی میسوپر ارتباطی با مؤلفه‌های شخصیتی‌اش ندارد، تمامی فیلسوفان از فراز و نشیب زندگی ره‌زانه برکر بوده و مبانی فلسفی‌شان را نیز بر موضعی لایتغیر مبتنا کرده‌اند. اینان چنین می‌پندارند که فیلسوف نقطه‌ی اتکایی ارشمیدسی دارد^۱ و از افق آن به امور جهان می‌نگرد. علم مدرن نیز تفکر انسان را هم چون ابژه‌ای در نظر می‌گیرد که اگر محقق خود را از تاثیر مؤلفه‌های شخصیتی که بدان تفکر شکل بخشیده‌اند در امان نگاه دارد، به شناخت بهتر انسان دست پیدا خواهد کرد. اما این در حالی است که فلسفه را تجربیات سوپرتکتیو (ذهنی) پدیدار شده و با اتکای صرف به روش‌های پوزیتیویستی نمی‌توان به شناخت آن نائل آمد. با این اوصاف است که می‌توان گفت مواضع فلسفی فیلسوفان در طول زمان دچار تحول می‌شوند.

میسگلد متفکری به‌کلی غیر متعارف است. او را به معنای عام کلمه نه می‌توان چپ‌گرا و رادیکال دانست و نه اندیشمندی راست‌گرا. او نه اندیشمندی سکولار (در

۱. اشاره‌ای است به این سخن مشهور ارشمیدس که: «نقطه‌ی اتکایی به من بدهید، من

معنای متداول این مفهوم) است و نه می‌توان او را مارکسیستی ضد دین دانست. او را نمی‌توان فیلسوف و نویسنده‌ای نوعی قلمداد کرد. بسیاری مواضع فکری او را غریب می‌یابند و به همین خاطر نیز شرح اندیشه‌ی میسگلد دشوار می‌نماید. بر ما نیز مبرهن شد که میسگلد را به راحتی نمی‌توان در دسته‌بندی‌های متداول جای داد: او آن زمان که می‌باید در مقام فیلسوف ظاهر شود موضعی سیاسی می‌گیرد؛ و در مقابل، آن هنگام که می‌باید از موضعی سیاسی به امور بنگرد مستمسک منظری تاریخی می‌شود.

از آن جاکه هر دو ما مجذوب فلسفه بودیم، برای مان جالب بود تا دریابیم چرا میسگلد به مرور زمان از فلسفه روی برگردانیده است. انگیزه‌ی اصلی ما از گفت‌وگو و بیشتر اهتمامی ما در سرتاسر کتاب چنین بود: چگونه می‌شود کسی که در یکی از شگرف‌ترین محیط‌های فکری قرن بیستم تحصیل کرده به مرور از فلسفه روی برتابد؟ ما در پاییز ۱۹۵۰ با میسگلد وارد مصاحبه شدیم و ۷۵ پرسش را برای او مطرح کردیم. در جستاری که بی‌خیال خواهد آمد سه مؤلفه‌ی اساسی را بررسی‌ایم که به‌زعم ما موجب گذار میسگلد از فلسفه شده‌اند: خوانش او از اندیشه‌های ریچارد رورتی؛ تأثیر بودیسم بر او؛ و «ثلاث» (بعضاً) رادیکال او در باب سیاست جهانی و سامان امنیتی جدید جهان (به‌ویژه در امریکا لاتین).

نخستین پرسش‌هایی که از میسگلد پرسیدیم درباره‌ی مسافرت‌اش به کانادا و نخستین شغل دانشگاهی او در شهرستان ررافتاده‌ی سادبوری واقع در اونتاریو و آن‌گاه تدریس فلسفه‌ی آموزش در دانشگاه تورنتو بود. سپس تر به دوران کودکی پرآشوب او در بحبوحه‌ی جنگ جهانی دوم دوران تحصیل‌اش در هایدلبرگ (همان جایی که زیر نظر گادامر به تحصیل فلسفه‌ی کلاسیک و مدرن مشغول بود)، مباحثات‌اش با هایدگر در باب کانت و هگل و در نهایت آشنایی‌اش با هابرماس پرداختیم. در واقع هدف اصلی ما پژوهش در باب هرمنوتیک فلسفی گادامر و سیاست هایدگر، مواضع هابرماس درباره‌ی مدرنیته و مدرنیزاسیون، و در نهایت تأملات میسگلد درباره‌ی محدودیت‌های پسامدرنیسم و تأثیرپذیری او از ریچارد رورتی بود. در مرحله‌ی بعدی نظر میسگلد را درباره‌ی تأثیر مکتب فرانکفورت بر بسط پداگوژی انتقادی، نقش دانشگاه مدرن در سیاست جهانی و تغییر بنیادی نظام آموزشی — که

پیش‌تر مرادف با تهذیب نفس^۱ (Padeia و Bildung) بود و اینک مبدل به پدیده‌ای شده است که دانشجو در آن «مشتري» به حساب می‌آید — جویا شدیم. در بخش پایانی نیز به مسائل سیاست جهانی نظیر رابطه‌ی شرق/غرب، آینده‌ی کانادا در جهان و اهمیت نظر داشت به جهان سوم و مسئله‌ی حقوق بشر پرداختیم.



میسگلد نخستین مسافرت اش به کانادا به منظور تدریس در دانشگاه لورنتیان^۲ و ترک هالبرگ — که، چه به لحاظ فکری و چه به لحاظ محیطی، مکانی بسیار شگرف بود — و پای گذاشتن به کشوری دور افتاده را شرح می‌دهد. او در سال ۱۹۶۸ از [بندرا] لیورپول و با یک شش‌هفتی به خطوط دریایی امپرس کانادا وارد این کشور می‌شود تا به یکی از مؤسسات وابسته به دانشگاه تازه تأسیس لورنتیان در شهرستان سادبوری برود. میسگلد در این دانشگاه اسفندی اجتماعی و سیاسی، فلسفه‌ی فرهنگ، فلسفه‌ی علوم اجتماعی و نیز فلسفه‌ی کانت، دیگر تئوری‌های پدیدارشناسی و ... را آموزش می‌داد. او پس از چندی به دانشگاه تئوتونیکل مکان کرد. [تدریس در] رشته‌ی فلسفه‌ی آموزش برای او تازگی داشت، اما میسگلد تدریس مکتب فرانکفورت در مؤسسه‌ی مطالعات آموزشی اونتاریو^۳ هر چه پیش‌تر با این رشته آشنا شد. دانشگاه تورنتو در این سال‌ها در اوج شکوفایی و جنب و جوش فکری قرار داشت؛ چه این‌که اساتید برجسته‌ای در آن حضور داشتند، از جمله: نورتر و وای نظریه پرداز برجسته‌ی ادبی؛ مارشال مک‌لوهان نظریه پرداز حوزه‌ی رسانه؛ آلن بلوم نظریه پرداز سیاسی؛ سی.بی. مک‌فرسون استاد اقتصاد سیاسی و منتقد لیبرالیسم، جورج گرانزبای^۴ را و نظریه پرداز سیاسی کانادایی، و حتا استاد پیشین میسگلد یعنی هانس گئورگ گادامر^۵ در دهه‌ی ۱۹۸۰ و به مدت چندین سال در دانشگاه مک‌مستر^۶ تدریس می‌کرد و این مدت برخی از ترم‌های پاییزی را نیز به تدریس در دانشگاه تورنتو اختصاص می‌داد.

اکنون بازگردیم به دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی میسگلد: او درست به هنگام شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی دوم دیده به جهان گشود و به زبان خودش «[این

1. self-formation

2. Laurentian

3. Ontario Institute for Studies in Education (OISE)

4. McMaster

جنگ] حضوری غالب در دوران کودکی من داشته و تجربیات آن دوران مرا نیز شکل داده است». پدرش، که در سال ۱۹۳۹ به ارتش نازی‌های ملحق شده بود، به مدت سه سال در یکی از اردوگاه‌های اسرای شوروی زندانی بود و به همین خاطر نیز مسئولیت بزرگ کردن بچه‌ها بر شانه‌ی مادرش افتاد. جنگ موجب ویرانی زادگاه دیتلر شد و خانواده‌اش آواره شدند و مدتی را در سخت‌ترین شرایط برای زنده ماندن تقلا کردند. آلمان پس از جنگ نیز روی آرامش به خود ندید و بحران‌های عمیق اجتماعی و اقتصادی دامن‌گیر این کشور شد؛ به طوری که میسگلند خود می‌گوید کودکان پس از جنگ «هم‌چون یتیمانی در فضایی موحش» بار آمدند.

جنگ تأثیری مخرب بر تحصیلات ابتدایی میسگلند گذارد. مدرسه‌شان تعطیل شد و او هم البته اولویت‌های دیگر به جز درس خواندن داشت. بعدها، در دوره‌ی پس از جنگ، دانشگاه نیز به نفع آشوب‌زده‌ای داشت و در نتیجه‌ی چنین وضعیتی «بخش عمده‌ی دوران تحصیل من بدون معلم سپری شد. بعدها نیز این شیوه‌ی تحصیل ادامه پیدا کرد؛ چون من پس از آن چه را می‌دانستم از دوستان‌ام آموخته بودم».

علاقه‌ی میسگلند به فلسفه در دوره‌ی پس از جنگ سر برآورد و می‌توان آن را واکنشی در قبال وضعیت آن دوره‌ی آلمان دانست. او تا آن زمان به کلی خودآموز بود. به قول خودش: «مطالعه‌ی فلسفه برای من با شایه‌گریز از آشوب و بلوا بود. مطالعه‌ی آثار هایدگر و اگرستانسیالیسم مسیحی را در اواخر دوره‌ی دبیرستان‌ام شروع کردم و همین مطالعات نیز منی را که کاتولیک بودم به الاهیات پروتستانی علاقه‌مند کرد. من هیچ راهنما و آموزگاری نداشتم. هستی و زمان را خنم به تهایه خواندم...».

اما از این پس بود که میسگلند به جست‌وجوی معلم، راهنمایی که بتواند افکارش را شکل دهد، و گادامر را یافت؛ «استادی اثربخش و ریسک‌پس که گفت که اثربخش‌ترین استاد فلسفه در دوره‌ی پس از جنگ آلمان... گادامر جهان بود که دانشجویان‌اش گزیری از تأثیر او نداشتند... هیچ استاد دانشگاهی در آلمان که می‌تواند آن تأثیری را که فردی نظیر گادامر بر شاگردان‌اش داشت، بر دانش‌جویان‌اش داشته باشد... او همه‌ی ما دانشجویان‌اش را به جهان گذشته رهنمون شد. زمانی که درگذشت ما فیلسوفی را از دست دادیم که یادش جزئی از خاطره‌ی زنده‌ی ما بود».

البته هنگامی که میسگلند قصد کار کردن بر روی رساله‌اش را داشت با گادامر به مشکل برخورد. گادامر اصرار می‌ورزید که میسگلند اهتمام بیش‌تری در فراگیری سنت

فلسفه‌ی غربی داشته باشد و، پیش از نوشتن از هایدگر، به آثار هوسرل بپردازد. این در حالی بود که میسگلد علاقه‌ی بیش‌تری پیدا کرده بود به نظریه‌پردازان اجتماعی نظیر آدورنو (و، به واسطه‌ی او، به هابرماس) و انتقادهایی که اینان بر هایدگر وارد می‌آورند. او هم‌هنگام مجذوب مکتب فرانکفورت شده بود، اما گادامر از او خواست که در درانه‌ی سمیناری در رابطه با فلاسفه‌ی پیشاسقراطی با او همکاری کند. «وقتی به مرحله‌ی نگارش رساله رسیدم دست از نوشتن کشیدم؛ چون که می‌دانستم آن‌چه را که می‌خواهم بنویسم با گادامر نمی‌توانم ادامه دهم».

با این‌که میسگلد دیگر به سیاق گذشته چندان علاقه‌ای به فلسفه ندارد، در مقام کسی که شاگرد گادامر بوده است کماکان دانشی مثال‌زدنی در حوزه‌ی هرمنوتیک و فلسفه دارد. اندیشه‌ی گادامر یکی از کتاب‌هایی که در باب گادامر نگاشته است، چنین می‌آورد که «گادامر دقیقاً در آرمان‌شهر بود و این ضدیت‌اش شامل نفسی سیاست رهایی‌بخش – به‌عنوان نهاد – و امکان دگرگونی اجتماعی – نیز می‌شد».^۱ بنابراین گادامر را، در معنای عمیق، می‌توان به لحاظ سیاسی محافظه‌کار دانست. گری مدیسون^۲ در مقاله‌ی «آیا هرمنوتیک برای محافظه‌کاری می‌انجامد؟» اذعان می‌کند که دیدگاه میسگلد درباره‌ی محافظه‌کاری گادامر – بدان منصفانه نبوده است.^۳ او با این سخن میسگلد که گفته بود گادامر ضد آرمان‌شهر است، رافقت می‌کند، اما از سوی مقابل این پرسش را پیش می‌نهد که آیا ضدیت با آرمان‌شهر را ما به «محافظه‌کاری» می‌انجامد. میسگلد به این انتقاد مدیسون چنین پاسخ گفته است:

همین‌که به‌عنوانی که مدیسون برای جستارش برگزید، دست‌نهایی بیندازید، تمایز دیدگاه من با او را در خواهید یافت. من اصلاً واژه‌ی «الزام» را به کار نبرده‌ام. اگر او می‌پرسید که آیا هرمنوتیک «الزاماً» به محافظه‌کاری می‌انجامد من پاسخ می‌دادم که نه و در مورد گادامر نیز چنین نبوده است.

میسگلد خاطر نشان می‌سازد که هر چند سیاست رهایی‌بخش اهمی است برای

1. Misgeld, Dieter (1990). "Poetry, Dialogue and Negotiation: Liberal Culture and Conservative Politics in Hans-Georg Gadamer's Thought." In *Festival of Interpretations: Essays on Hans-Georg Gadamer's Work* edited by K. Wright. Albany: SUNY Press. 170.

2. Gary Madison

3. G.B. Madison. "Is Hermeneutics Necessarily Conservative?" <http://www.ualberta.ca/~di/csh/csh10/Madison.html>. Accessed July 21, 2005

یافتن امکان‌های میسر دگرگونی اجتماعی، هیچ‌گونه تلازمی میان ضدیت با آرمان‌شهر و نفی سیاست‌رهایی‌بخش وجود ندارد. او این نکته را مؤکد می‌کند که هیچ‌گاه نگفته است که هر منوتیک الزاماً ره به محافظه‌کاری می‌برد و ضمناً چنین مدعایی نیز نداشته است که گادامر را به واسطه‌ی ضدیت‌اش با آرمان‌شهر می‌توان محافظه‌کار دانست:

تمامی آن‌چه من گفته‌ام این بود که فهم گادامر از سیاست، عمیقاً محافظه‌کارانه بود؛ چه این که او اساساً چندان باوری به توانایی ما به منظور ایجاد تغییر نداشت و چنین می‌پنداشت که [تحقق] تغییرات عمده (نظیر آن‌چه به هنگام صورت‌بندی مدرنیته‌ی اروپایی رخ دادند) می‌تواند بسیار مخاطره‌آمیز باشند. به‌زعم گادامر تغییرات عمده و بنیادی چیزی نیست که بتوان آن را هدف خود قرار داد و یا این که برای تحقق‌اش بتوان برنامه‌ریزی کرد؛ چرا که چنین تغییراتی، اگر نگوئیم هیچ‌گاه، حداقل بسیار به دسترس نیست. گادامر بیش از هر چیزی با برنامه‌ریزی همه‌جانبه مشکل داشت.

این قبیل مواضع سیاسی گادامر باعث نشده است که میسگلد او را تحسین نکند. به عقیده‌ی میسگلد هیچ بحال‌ات بنیادینی میان ستودن استادی فرهیخته با اتخاذ مواضعی نقادانه در قبال پاره‌ای از رویه‌گیری او وجود ندارد. او گادامر را استادی می‌داند که همواره پذیرای دانشجویانش بود با یک‌بار آن‌ها مباحثه می‌کرد و باعث می‌شد تا فراگرفتن فلسفه تجربه‌ای فراموش‌ناشدنی شود.

یکی از مزایای شاگرد گادامر بودن این بود که هزار چندگانه‌ی هایدگر در کلاس‌های درس او سمینارهایی ارانه می‌داد و مدت در محافل خارج از دانشگاه دانشجویان گادامر نیز حضور می‌یافت. گادامر به‌صورت هفتگی در منزل خودش مباحثی را ترتیب می‌داد که بعضی از اوقات هایدگر هم در آن‌ها حضور می‌یافت. میسگلد در همین نشست‌ها با شخصیت محتاط و کم‌حرف هایدگر آشنا شد و البته «این آن هایدگری نبود که همگان می‌شناختند، هایدگری که در سال ۱۹۳۳ رئیس دانشگاه فرایبورگ شده بود. آن هایدگر (هایدگر جوان) بسیار جاه‌طلب بود و می‌خواست فیلسوف ملّی هیتلر باشد. او در آن دوران و به‌مدت چندین سال، رویه‌ای بی‌رحمانه در پیش گرفت. افراد متعددی به‌واسطه‌ی نامه‌های هایدگر از کار بی‌کار شدند. او در مقام رئیس دانشگاه فردی سخت‌دل بود. می‌پندارم که هایدگر از سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۳۸ چنین رویه‌ای داشت و سپس نرم‌نرم‌ک تغییر رویه داد».